

نشریه ادبیات تطبیقی (علمی - پژوهشی)
دانشکده ادبیات و علوم انسانی - دانشگاه شهید باهنر کرمان
دوره جدید، سال دوم، شماره ۳، زمستان ۱۳۸۹

اسطوره یحیی زکریا در تعزیه ایرانی و نمایشنامه سالومه اسکار وایلد*

دکتر یدالله آقاعباسی
استادیار دانشگاه شهید باهنر کرمان

چکیده

یحیای زکریا به دلیل حق گویی نخست به زندان می افتد و سپس، سرش را به تیغ کین بریده در تشتی سیمین به حضور پادشاه می آورند و سر بریده بی وقفه سخن حق خود را تکرار می کند. شباهت این ماجرا با رویدادهای کربلا و شهادت امام حسین (ع) باعث پرداختن تعزیه نامه نویسان به این شخصیت بوده است. همه این تعزیه نامه ها بر مبنای روایت قرآنی ماجرا نوشته شده است. اما نمایشنامه نویسان اروپایی، از جمله اسکار وایلد، این ماجرا را براساس روایت انجیل نوشته اند. اسکار وایلد در اسطوره تغییراتی نیز صورت داده که از جمله بخشیدن صبغه ای از شخصیت حضرت یوسف به شخصیت یحیای پیامبر و افزودن انگیزه ای عشقی به ماجراست. در مقاله زیر ویژگی های مشترک شهیدانی همچون امام حسین (ع)، سیاوش و یحیای پیامبر در تعزیه نامه های ایران و نمایشنامه سالومه بررسی می شود.

واژگان کلیدی

یحیی زکریا، تعزیه زکریا، سالومه، اسکار وایلد، تپه یحیی.

* تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۸۹/۱/۱۴ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۰/۲/۱۳

نشانی پست الکترونیک نویسنده: yaghaabasi@yahoo.com

۱- مقدمه

ماجرای یحیای زکریا (ع) همچون قصه حضرت یوسف روایت‌های گوناگونی دارد. این قصه در انجیل (انجیل شریف: متی: ۱۴، ۱-۱۲) و قرآن (قرآن مجید: سوره یوسف، ۱۲، ۳۲) با تفاوت‌هایی آمده است و در طول تاریخ از این یا آن روایت در اشعار، داستان‌ها، نمایشنامه‌ها و موسیقی سود برده‌اند. در ایران بر مبنای شهادت حضرت یحیی و شباهت آن با شهادت امام حسین (ع) تعزیه‌های متعددی نگاشته‌اند که حداقل شش نسخه از آن‌ها تا کنون شناخته شده است که از جمله به نسخه‌های مختلف مجلس حضرت زکریا به نقل از مایل بکتاش (بکتاش، ۱۳۵، ۷۰) و جابر عناصری (عناصری، ۱۳۶۵، ۸۶) و نمونه‌هایی که ناصر بخت از مجموعه واتیکان (ناصر بخت، ۱۳۸۱، ۵) ذکر کرده، می‌توان اشاره کرد. در ادامه مطلب تعزیه اختصاصی حضرت یحیی بررسی خواهد شد. در ادبیات فارسی نیز، به ویژه ادبیات عرفانی، بارها به این اسطوره اشاره کرده‌اند. به ویژه به شخصیت یحیی که پلاس می‌پوشید و به لذت‌های دنیا بی‌اعتنا بود و سرانجام نیز در راه عشق الهی و حقیقت‌گویی به شهادت رسید. به طور نمونه در ترجمه تفسیر طبری، جلد اول، داستان حضرت زکریا و حضرت یحیی به طور مفصل نقل شده است. یحیی نزد مولانا نیز «عاشق تشنه لبی است که با جرعه‌ای از باده عشق چنان مست می‌شود که سرش را در طشت زرین برای معشوق خود هدیه می‌فرستد (شعبانی، ۱۳۸۴، ۲۸۲). در ادبیات غرب نیز با توجه به ریشه‌های انجیلی این ماجرا، بارها نویسندگان از آن استفاده کرده‌اند که سالومه اسکار وایلد (۱۸۹۳) از مشهورترین آن‌هاست. این نمایشنامه بعدها به صورت اپرا نیز درآمده و بارها به هر دو صورت اجرا شده است. چه رشته‌ای است که چنین اسطوره‌هایی را از شرق تا غرب شهره کرده و این رشته را چگونه ویژگی‌هایی بوده است؟

۲- اسطوره یحیی زکریا

در تپه یحیی در یکصد و بیست کیلومتری جنوب شهرستان بافت کرمان، در

دره صوغان، که از دیرباز محل تمدن‌های کهن بوده، براساس اسطوره یحیی زکریا افسانه‌ای دارند. افسانه از این قرار است که خون یحیی را به ناروا ریخته‌اند و خون از جوشش باز نایستاده و برای آرمیدن آن، آن قدر بر روی آن خاک ریخته‌اند که به ارتفاع کنونی دره، یعنی سی متر رسیده است. در این افسانه زکریای نبی هم حضور دارد که برای باز ایستادن خون توصیه‌ای می‌کند و باعث سرگردانی کولیانی می‌شود که از پدر و مادری دو قلو پدید آمده و در تمام جهان سرگردان شده‌اند (کابلی، ۱۳۶۴، ۴ تا ۷).

سرگذشت یحیی زکریا نیز، همچون اسطوره سیاوش، به نوعی تکرار سرگذشت ایزد شهید شونده است. در تفسیر سوراآبادی آمده است که یحیی را زنی کشت به نام ازبیل، به کینه‌ای که از او در دل گرفته بود، به فتوایی که داده بود. در میان سرای به دست خویش گلوی او را باز برید و گفت: «تویی که می‌گویی روا نیست که ملک دختر مرا به زنی کند؟» که سر بریده یحیی همی گفت: «روا نیست، روا نیست.» از خون وی سرای آن زن برآمده و همی جوشید تا سی هزار مرد را بر خون او بکشتند. آن گه فرود آرمید (مهدوی، ۱۳۴۷، ۲۵۵ تا ۲۵۷).

داستان یحیی زکریا نیز همچون قصه حضرت یوسف در انجیل و قرآن روایت‌های گوناگون دارد و در طول تاریخ از این‌ها روایت در اشعار، داستان‌ها و نمایشنامه‌ها استفاده کرده‌اند. نام شخصیت‌ها نیز جز نام‌های یحیی و زکریا، فرق دارند و از این رو در نقل قول‌ها نیز متفاوتند.

در ایران بر اساس روایت‌های قرآنی شهادت یحیی زکریا، تعزیه‌های گوناگونی نوشته‌اند. جابر عناصری از سه تعزیه نامه که دیده است، نام می‌برد (عناصری، ۱۳۶۵، ۸۶)؛ از این میان یکی به تفصیل شهادت حضرت یحیی پرداخته است و در دو تعزیه نامه دیگر از داستان او به اختصار یاد شده و تمرکز عمل بر ماجرای کربلا و یا افسانه‌اره شدن پدر او زکریای نبی است که در

درختی پنهان شده و اشقیا به دستگیری اهریمن او را می‌یابند و با درخت اره می‌کنند. محمدحسین ناصر بخت جز این‌ها از سه مجلس یحیی و زکریای دیگر در مجموعه واتیکان نام برده است (ناصر بخت، ۱۳۸۱، ۵). از این همه در سال ۱۳۵۰ تعزیه اختصاصی حضرت یحیی به کوشش مایل بکتاش و فرخ غفاری در کتاب *تئاتر ایرانی* (بکتاش، ۱۳۵۰، ۷۰) به چاپ رسیده است که مبنای بررسی ناصر بخت در مقاله محققانه او نیز همین متن است. عناصری نیز آن سه نسخه را که یاد شده به طور خلاصه معرفی کرده است.

در مجموع، موضوع تعزیه یحیی زکریا از این قرار است: زکریای نبی و همسرش ایصابات فرزندی ندارند. زکریا در کهنسالی نذر می‌کند که اگر صاحب فرزندی شود، آن فرزند سرنوشتی مانند سرنوشت امام حسین داشته باشد. پس صاحب فرزند می‌شود و او را یحیی می‌نامد. به روایت مولوی یحیای ساجد در شکم مادر مظهر انسان‌هایی است که با شهودات باطنی خود آوای حق را دریافت می‌کنند و در برابر آن سر تسلیم فرو می‌آورند (شعبانی، ۱۳۸۴، ۲۸۲).

مادر یحیی به مریم در نهفت پیش‌تر از وضع حمل خویش گفت

که یقین دیدم درون تو شهی است که الولعزم و رسول آگهی است

چون برابر اوفتادم با تو من کرد سجده حمل من اندر زمن

(مولوی، ۲، ۳۶۰۲)

در یک روایت، یحیی رابطه هردوس آنتیاس و هرودیا را نکوهش می‌کند. هرودیا ملکه یهود و همسر هردوس فیلیپ است. ملکه به سبب افشای رابطه‌اش، از یحیی کینه به دل گرفته، شبی در مجلس جشن هردوس آنتیاس، دخترش سالومه را جامه زیبایی می‌پوشاند تا در مجلس برقصد. سالومه با رقص خود اهل مجلس و هردوس را شاد می‌کند و به تحریک مادرش از هردوس می‌خواهد برای پاداش او سر یحیی را در تشت زرین به مجلس بیاورند. سر یک باره به سخن می‌آید و هردوس را نکوهش می‌کند. هردوس که تحت تاثیر قرار گرفته است، حقیقت را

در می یابد. پس، از کرده خود پشیمان می شود و دستور می دهد که گیسوی مادر و دختر را به دم اسب بسته و در دشت رها کنند. از پاره های تن آن دو مارمولک و سوسک به وجود می آید (شهریاری، ۱۳۶۵، ۳۹۱).

شهادت یحیی نتیجه عهدی است که زکریای نبی بسته است. او پذیرفته که فرزندش سرنوشتی همچون سرنوشت حسین ابن علی (ع) داشته باشد. از این روست که در تعزیه خطاب به یحیی می گوید:

ای یحیی!

بدان تو را به جهان با دو صد هزار جفا

مخالفتان سیه روزگار و کافران دغا

چو گوسفند سر از پیکرت جدا سازند

به آن طریق که در کربلا به جور و جفا

سر حسین علی را زتن کنند جدا.

(عنصری، ۱۳۶۵، ۸۴)

باز از همین روست که در نسخه هایی از تعزیه به زندگی زکریای نبی نیز پرداخته اند. او را نیز قوم دغا در شکم درخت اره می کنند. در یکی از نسخه ها نیز جبرئیل در گفتگو با زکریا با استفاده از فن آینده نگری، از زمین کربلا، سرنوشت یحیی را از بین دو انگشت خود به او نشان می دهد:

جبرئیل - (به زکریا) بیا میان دو انگشتان من بکن تو نظر

بین به چشم و نظر کن حسین تشنه جگر (همان، ۸۳)

در نسخه دهکده موشقین قزوین، حضرت زینب (س) امام حسین (ع) را یحیی خطاب می کند. او در گودی قتلگاه خطاب به امام حسین (ع) می گوید:

زینب - ای برادر! یکدم اجازه بده آیم به قتلگاه

رنگین کنم به خون این کهنه معجرم

حیف است خون حلق تو ریزند بر زمین

یحیای من! اجازه که تشتی بیاورم! (پیشین، ۸۶)

عقوبت کشتن یحیی نیز در تعزیه شدید است. گیسوی مادر و دختر را به دم اسب می‌بندند و در بیابان رها می‌کنند و مراقبند که خون یحیی نیز به زمین نریزد، چرا که گیاه از رستن باز می‌ماند:

کنون که کشتن یحیی تو را بود منظور
بدان که من به تواریخ دیده‌ام مستور
که قطره‌ای اگر از خون او چکد به زمین
دگر گیاه نمی‌روید از زمین به یقین

(بکناش، ۱۳۵۰، ۷۳)

در منابع اسلامی نتیجه کشتن یحیی جوشیدن خون اوست، از جایی که بر زمین ریخت. «آن جا که یحیی را کشته بودند، آن خون همی جوشید و هر چند که خاک بر سر آن ریختند، خون بر سر خاک می‌آمد و همچنان می‌جوشید و خبر این خون یحیی به همه جهان پراکنده شد و مردمان گفتند که ملک هردوس با مردمان یکی شد و یحیی را بکشت و آن خون او هیچ نمی‌آرامد و همچنان می‌جوشد (تفسیر طبری، ج ۱، ۲۰۱).

برای آرامیدن خون یحیی بسیار کوشیدند و چون از خاک آبی گرم نشد، «هفتاد هزار و به روایتی یکصد و شصت هزار از اسرائیلیان را سر بریدند و کشته یحیی را نیز بکشتند. آن گاه خون یحیی از جوشش ایستاد» (یا حقی، ۱۳۷۵، ۴۶۱). در روایتی دیگر بخت النصر به خون خواهی یحیی آمد و به راهنمایی عجزه‌ای هفتاد هزار را کشت و خون نایستاد تا آن زن پادشاه را به دست آوردند و کشتند و خون او بر آن خون ریختند و ساکن شد (کابلی، ۱۳۶۴، ۷).

در ادبیات عرفانی فارسی، یحیی نمونه عارفی عاشق و زاهدی خدا ترس است. نشانه زادن او خاموشی است:

زان نشان با والد یحیی بگفت
که نیایی تا سه روز اصلاً به گفت

تا سه شب خاموش کن از نیک و بد این نشان باشد که یحیی آیدت
(مولوی، ۱۳۶۲، دفتر دوم، ۱۷۷۵).
یحیای زکریای در کودکی، زندگی رهبانی داشت و پلاس می پوشید و نیز از
لذت‌های زندگی گریزان بود:

زاد ره و ذخیره این وادی مهیب درتشت سر بریده چو یحیی نهاده‌اند
(عطار، ۱۳۴۱، ۲۱۳)
او مست عشق خداوند بود و از همین روست که عارفان بارها به افسانه او
تمسک جسته‌اند:

چون که یحیی مست گشت از عشق او سر به تشت زر نهاد از ذوق او
(مولوی، ۱۳۶۲، دفتر دوم، ص ۹۳)
یحیی در انجیل فرستاده خدا بود. «او آمد تا شاهد باشد و بر آن نور شهادت
دهد تا به وسیله او همه ایمان آورند» (یوحنا، فصل اول، ۶، ص ۲۵۰).
خود او می گفت: «من صدای ندا کننده‌ای هستم که در بیابان فریاد می‌زند»
(همان، ۲۵۱).

یحیی پسر خاله عیسی مسیح (ع) بود و گفته‌اند که او را تعمید داد و حمایت
می‌کرد. پیروان او را تعمیدیان می‌گویند و مندائیان صائبی از بازماندگان آن
پیروان هستند. در اعتقادات دینی صائبیان، یحیی احیاگر دین مندایی بود که زادنی
همچون مسیح داشت و از زنی کلیمی به دنیا آمد. فرشته مقرب خداوند او را به
کوه سفید یا کوه پروان برد و از شیرۀ درختان تغذیه کرد و پرورد. در هفت
سالگی الفبای مندایی و در بیست و دو سالگی تمامی علوم سرّی الهی را به او
آموخت. او سپس به اورشلیم رفت و به تعمید مردم و احیای آداب مندایی
پرداخت (عربستانی، ۱۳۸۳، ۲۰). مندائیان کتابی نیز به نام تعالیم یحیی دارند که
منسوب به اوست (همان، ۲۳). اصلی‌ترین آداب مندائیان تعمید است که نوعی

منسک طهارت است و در آب جاری به نیت پاکی صورت می‌گیرد.

اسکار وایلد، نویسنده ایرلندی، برداشتی از افسانه یحیی را، با تغییراتی به صورت نمایشنامه‌ای به نام *سالومه* در آورده است. بعضی از منتقدان *سالومه* را بهترین اثر وایلد دانسته‌اند، به این دلیل که آن را "برای خشنودی خودش نوشته بود، نه برای اجرا" (برینوفسکی، ۱۹۷۸، ۴۹۵).

در این نمایشنامه هیردوس خواست تا *سالومه* دختر هرود، همسرش را به زنی گیرد و یحیی مخالفت می‌کرد تا به زندان افتاد و در شبی هیردوس از *سالومه* خواست تا برای او برقصد و شرط کرد خواهش او را، هر چه باشد، برآورد و خواهش *سالومه* سر یحیی بود.

روایت انجیل مرقس از باقی ماجرا چنین است: پادشاه به شدت محزون گشت، لیکن به جهت پاس قسم خود و خاطر اهل مجلس نخواست او را محروم نماید. بی‌درنگ جلادی فرستاد و فرمود تا سرش را بیاورند و او به زندان رفته، سر او را از تن جدا ساخته و بر طبقی آورده، بدان دختر داد و دختر آن را به مادر خود سپرد. چون شاگردانش شنیدند، آمدند و بدن او را برداشته دفن کردند. (انجیل مرقس، ۶-۱۷-۳۰).

این پادشاه یعنی هیردوس در تئاتر قرون وسطای اروپا با همه جلال و شکوه سلطنتی و ملتزمان فراوان ظاهر گردید و نقش مقابل و ضد مسیح را بازی کرد. او نخستین چهره شریر و خبیث تئاتر اروپاست که پا به صحنه گذاشت. با ظهور او سخنوری‌های هنرمندانه و اغراق‌آمیز هم به اوج خود رسید. نشانه‌هایی که حتی به وی نسبت می‌دهد، او را تا حد نمونه‌ای منحنط و گمراه جلوه می‌دهد. قدرت، عشق به حاکمیت و ریاکاری، از جمله صفات اوست که ویژگی سلطان است (کیندرمن، ۱۳۶۹، ۴۵).

در نمایشنامه *سالومه*، هر چند که دختر به خواست مادرش شرط سر بریده یحیی را می‌گذارد، اما خود او نیز برای کار انگیزه دارد. در این جا او خود عاشق

یحیاست و یحیی به او بی‌اعتنایی کرده است. این نیز بن مایه تکرار شونده در ماجرای یوسف و زلیخا و سیاوش و سودابه است. در صحنه‌ای از نمایش دستی عظیم و سیاه، دست دژخیم، از آب انبار- زندان یحیی - بیرون می‌آید که سر یحیی را بر سپری سیمین نهاده است. سالومه سر را بر می‌گیرد. هرود روی در ردا نهان می‌کند. پادشاه لبخند به لب می‌آورد و خود را باد می‌زند. ناصری‌ها به زانو در می‌آیند و لب به دعا می‌کشایند.

سالومه - آه یحیی! تو رخصت ندادی که من بوسه بر دهانت بزنم. اکنون بر آن بوسه خواهم زد. دهانت را به دندان می‌گزم، همچنان که بر میوه‌ای رسیده دندان می‌فشرند. آری من دهان تو را خواهم بوسید، ای یحیی! ... اما چرا به من نمی‌نگری، یحیی؟ چشمان تو که چنان آکنده از خشم و تحقیر بود، اکنون بسته است... تو تاب دیدار من را نیاوردی، ای یحیی! مرا پس رانیدی، زبان به دشنام من گشودی. با من چنان کردی که با روسپیان می‌کنند و با هرزگان (وایلد، ۱۳۸۵، ۸۵).

این بخشی از تک‌گویی بلند سالومه در پایان نمایشنامه اسکار وایلد است که در آن از عشق خود به یحیی و بی‌اعتنایی او می‌گوید. از او که زیباروی و سیمین تن و تنها عاشق خداوند بود و او، سالومه دختر هرود یاس، شاهدخت یهودیه را تحقیر کرد. چنین برداشتی از یحیی موافق برداشتی است که مسیحیان از یوسف پیامبر دارند.

در داستان حضرت یوسف، زلیخا پس از آزمایش کارد و ترنج به زنان می‌گوید: «این همان است که مرا در باب او ملامت می‌کردند. من در پی کامجویی از او بودم و او خویشتن نگه داشت. اگر آن چه فرمانش می‌دهم نکند، به زندان خواهد افتاد، خوار خواهد گشت (قران مجید، سوره یوسف، ۱۳۶۷، ۱۲، ۳۲). یحیی نیز نخست به زندان افتاد.

اکنون در تطبیق این اسطوره‌ها و ماجراها به رشته‌ای باز گردیم که آن‌ها را

به هم می پیوندد. پیداست که این رشته چندان نیرومند بوده که از طریق آن بتوان رد شهادت یحیی را از شرق تا غرب دنبال کرد. تپه یحیی در استان کرمان خاک سرخ دارد و در افسانه گفته اند که خون یحیی می جوشیده و آن قدر خاک بر روی آن ریخته اند تا به سی متر رسیده است. در تعزیه دیدیم که یحیی و امام حسین (ع) وجه مشترک یافته اند. قبلاً از وجوه مشترک تعزیه و سوگ سیاوش فراوان گفته شده است. در نمایشنامه سالومه اسکار وایلد نیز وجه کمرنگی از یوسف پیامبر را در شخصیت یحیی پیامبر گنجانده است. اکنون اگر نشانه ها را مرور کنیم، تطبیق این ویژگی ها دقیق تر صورت می گیرد.

جوشیدن خون: در ماجرای همه این شهیدان خون آرام نمی گیرد. این جوشش در داستان یحیی عینی و در داستان سایرین نمادین است. قیام مختار پس از واقعه کربلا، سی سال جنگ ایران و توران و انتقام رستم و کیخسرو از تورانیان و خونخواهی بخت النصر پس از شهادت یحیی همه برای فروخواباندن خون بوده است.

سربریده در طبق: سر بریده امام حسین (ع) را یزید، در مجلس خود به چوب خیزران می زند. سر به سخن آمده است و قرآن می خواند. سیاوش را در تشتی سر می برند که خون او به زمین نریزد. او نیز شاه تشنه کامی است که به تیغ جفا سرش را بریده اند. خون او خاک توران را به بلا دچار خواهد کرد. همچنین، سر بریده یحیی را در تشت زرین یا سیمین به مجلس شاه آورده اند و سر از سخن نمی ماند. خون می جوشد و سر سخن می گوید و ناروایی عمل پادشاه و ملکه را بی وقفه به رخ ایشان می کشد. آن طور که به سرحد جنون می رسند. در این جا نیز خون یحیی نباید بر خاک ریخته شود، چرا که «دگر گیاه نمی روید از زمین به یقین» (بکتابش، ۱۳۵۰، ۷۳).

آگاهی از سرنوشت: هم امام حسین (ع)، هم سیاوش و هم یحیی بر سرنوشت خود آگاهند. شکوه هر قدیس شهید شونده ای در همین است که

شهادت را آگاهانه اختیار می‌کند. در مورد سیاوش گفته‌اند «او مظلوم به قتل رسید و از قتل خود آگاهی داشت و مصائب خود را در خواب دید» (آزند، ۱۳۸۵، ۲۲). یحیی نیز سرنوشت خود را از زبان پدرش زکریا و او - در تعزیه - از جبرئیل شنیده است.

نشانه‌های طبیعی: زمان شهادت همه این شهیدان معمولاً با نشانه‌هایی در طبیعت همراه است. در زمان شهادت امام حسین (ع) جهان تاریک شد. در قتل سیاوش نیز مردم «گمان بردند که در کیهان بادی تند برخاست و غباری ستبر برانگیخت و تاریکی همه جا را گرفت» (همان، ۲۲). یحیی نیز خود نشانه‌های واقعه را گفت. در نمایشنامه سالومه صدای او، از درون زندان به گوش می‌رسد:

صدای یحیی - آن روز خورشید چون پلاس پشمین می‌شود و ماه رنگ خون می‌گیرد و ستارگان آسمان چون انجیرهای رسیده که از درخت می‌افتند، از آسمان فرو می‌ریزند و پادشاهان زمین هراسان می‌شوند...

هرود - از سخنانش چیزی در نمی‌یابم، اما بسا که نشان از واقعه‌ای باشد... صدای یحیی - او [پادشاه] بر تخت خود خواهد نشست. جامه‌ای سرخ و ارغوانی به تن خواهد داشت. جامی زرین سرشار از گناهان خود به دست خواهد داشت و فرشته‌ی خداوند او را به ضربتی فرو خواهد افکند و او خوراک کرم‌ها خواهد شد. (وایلد، ۱۳۸۵، ۶۰ تا ۶۴)

هرود به این همه باور دارد. از همین روست که در مقابل سالومه ایستادگی می‌کند که یحیی را سر نبرند:

هرود - از یاد مبر، اگر بمیرد واقعه‌ای شوم بر کسی نازل خواهد شد (همان،

(۸۱).

او بارها در پایان نمایشنامه، در هر چیزی نشانه‌های شوم می‌بیند. باد سردی که همچون پرنده‌ای سیاه و کلان است که بر فراز مهتابی می‌گردد. باد سردی که آتشین است و راه نفس را بر او می‌بندد. دست‌هایش آب می‌طلبند و درونش

برف. تاج گل رنجه‌اش می‌دارد و چون آتش پیشانی او را می‌سوزاند. بر زمین لکه‌های خون می‌بیند و از سالومه می‌خواهد که پا برهنه بر خون برقصد. سپس، ماه را می‌بیند که سرخگون شده و خورشید را که چون پلاس سیاه است و شاهان زمین را که ترسانند (همان، ۶۹ تا ۷۵).

مجازات: در همه این داستان‌ها، پادافره خطاکاران سنگین و عاقبت آن‌ها غالباً شوم و مصداق این گفته است که: دیدی که خون نا حق پروانه شمع را/ چندان امان نداد که شب را سحر کند. مختار به خون خواهی شهدای کربلا قیام می‌کند و بخت النصر به خون خواهی یحیی زکریا از کشته پشته می‌سازد. ملکه هرود و سالومه را از گیسو به دم اسب می‌بندند و در صحرا رها می‌کنند. رستم به خون خواهی سیاوش، توران را ویران می‌کند و سودابه نیز سیاست می‌شود.

اما در مجموع، همه این خون‌های ریخته به خاک برکت می‌بخشند و نماد حیات گیاهی هستند. «در همه این داستان‌ها مرگ، شهادت، به آتش رفتن، به جایی تبعید شدن یا به زندان تاریک افتادن همه جانشین و نماد پنهان شدن و از هستی رهیدن دانه گشته است و رها شدن و به فرمانروایی و قدرت رسیدن نیز جانشین باز روئیدن و باروری مجدد است (بهار، ۱۳۷۶، ۴۲۸).

۳- نتیجه گیری

اسطوره یحیی و جوه مشترکی با سایر قدیسان شهید شونده‌ای دارد که از دیرباز در ایران منشأ سوگ‌ها و تعزیه‌ها بوده‌اند. شباهت ماجرای یحیی پیامبر با ماجرای کربلا و شهادت امام حسین (ع) مایه پیدایش تعزیه‌های مختلفی در ایران بوده است که به آن اشاره شد. خون ناحق بر خاک ریخته این شهیدان همواره در جوشش بوده است. سر بریده آن‌ها در طبق به سخن در آمده است. همه آن‌ها بر سرنوشت خود آگاه بوده‌اند و در زمان شهادت آن‌ها طبیعت نشانه‌های شومی از خود بروز داده است. خون خواهی ویژگی دیگری است که در همه این ماجراها به چشم می‌آید. یحیی زکریا از جمله این شهیدان است که در تعزیه نامه‌های

ایرانی و نمایشنامه‌های اروپایی بنا به روایت‌های گوناگون قرآن و انجیلی به تصویر کشیده شده است. در نمایشنامه سالومه نوشته اسکار وایلد به شخصیت یحیی رنگی یوسف مآبانه نیز داده شده و سالومه جز آگاهی بخشی و افشاگری، انگیزه عشقی یک سویه را نیز به ماجرا افزوده است. باید توجه داشت که انگیزه نوشتن سالومه با استفاده از اسطوره یحیی زکریا در تعزیه ایرانی نیز متفاوت است. اسکار وایلد در زمانی این نمایشنامه را نوشت که اورینتالیزم در غرب رایج شده بود و جذابیت داشت. همچنین، در بسیاری از نقدهایی که بر این نمایشنامه نوشته شده، به جنبه خشونت شدید آن اشاره کرده‌اند و این در آن زمان واکنش ضداخلاقی و به خصوص ضداخلاق ویکتوریایی بود.

کتابنامه

۱. قرآن مجید (۱۳۷۶) ترجمه عبدالحمید آیتی، تهران، انتشارات سروش.
۲. انجیل شریف (۱۹۸۱) ترجمه جدید فارسی، تهران، انجمن کتاب مقدس، چاپ سوم.
۳. آژند، یعقوب (۱۳۸۵) نمایش در دوره صفوی، تهران، فرهنگستان هنر.
۴. بکتاش، مایل (۱۳۵۰) تئاتر ایرانی: سه مجلس تعزیه، به کوشش مایل بکتاش و فرخ غفاری، تهران، سازمان جشن هنر.
۵. بهار، مهرداد (۱۳۷۶) پژوهش در اساطیر ایران، تهران، نشر آگه. چاپ سوم.
۶. شعبانی، معصومه (۱۳۸۶) دلیل آفتاب، تحلیل شخصیت‌ها در مثنوی معنوی، تهران، نشر ثالث.
۷. شهریاری، خسرو (۱۳۶۵) کتاب نمایش، دفتر دوم، تهران، انتشارات امیرکبیر.
۸. عربستانی، مهرداد (۱۳۸۳) تعمیدیان غریب، تهران، نشر افکار.
۹. عطار نیشابوری، فریدالدین محمد (۱۳۴۱) دیوان غزلیات و قصاید عطار، به اهتمام و تصحیح تقی تفضلی، تهران، انجمن آثار ملی، ۱۳۴۱.

۱۰. عناصری، جابر (۱۳۶۵) *تعزیه نمایش مصیبت*، تهران، جهاد دانشگاهی.
۱۱. کابلی، میرعابدین (۱۳۶۴) *باستان‌شناسی به روایت مردم* (نامه فرهنگ ایران، شماره ۱، تهران، بنیاد نیشابور).
۱۲. کیندرمن، هاینتس (۱۳۶۸) *تاریخ تئاتر اروپا: تئاتر قرون وسطی*، ترجمه سعید فرهودی، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
۱۳. مولوی، جلال‌الدین محمد (۱۳۶۲) *مثنوی معنوی*، به همت رینولد الین نیکلسون، تهران، انتشارات مولی.
۱۴. مهدوی دامغانی، یحیی (۱۳۴۷) *قصص قرآن مجید بر گرفته از تفسیر ابوبکر سورآبادی*، تهران، دانشگاه تهران.
۱۵. ناصر بخت، محمدحسین (۳۸۱) *سرگذشت یحیی زکریا در آئینه ادب و نمایش* (مجله نمایش، شماره ۵۰، تهران، مرکز هنرهای نمایشی).
۱۶. وایلد، اسکار (۱۳۸۵) *سالومه*، ترجمه عبدالله کوثری، تهران نشر هرمس.
۱۷. یاحقی، محمدجعفر (۱۳۷۵) *فرهنگ اساطیر*، تهران، انتشارات سروش و پژوهشگاه علوم انسانی.
۱۸. Bryfonski (۱۹۷۸) *Derdia Twentieth – Century Lilerary Criticism*, Michigan, Gale Research Company.